



بررسی اخلاق عاشق در دیوان نزاری بر پایه هرم مزلو

دکتر احمد امیری خراسانی^۱

محمدحسین ایران منش^۲

چکیده

یکی از مباحث مهم در علم روان‌شناسی، بررسی و طبقه‌بندی نیازهای ذاتی انسان است. میان این نیازها و اخلاق و رفتار هر فرد، پیوند و رابطه‌ای عمیق برقرار است. پژوهش حاضر، با بستر قرار دادن دیوان حکیم نزاری، به بررسی و کاوش رابطه اخلاق انسان عاشق و نیازهای ذاتی او پرداخته است. بر این اساس، بر پایه «هرم مزلو» که از نظریه‌های مشهور و کاربردی علم روان‌شناسی است، آشکار می‌گردد که تمامی نیازهای عاشق، تحت تأثیر گرایش او به معشوق قرار دارند. این نیازها گاه کارکردی عاشقانه می‌یابند و پررنگ و برجسته می‌شوند و گاه به سخره گرفته می‌شوند و از ضمیر محو می‌گردند. از این رهگذر شاعر عشق‌گرا نیز با بهره‌گیری از معانی مجازی نیازها که هر مخاطبی با جان و دل آن‌ها را درک می‌کند به تبیین مفاهیم عاشقانه می‌پردازد. این مقاله به روش کتاب‌خانه‌ای و با فیش‌برداری شواهد گوناگون از دیوان حکیم نزاری و طبقه‌بندی آن‌ها بر پایه هرم مزلو، مطلب مذکور را ثابت نموده و تأثیرگذاری شعر نزاری را از این منظر آشکار کرده است.

کلیدواژه: نزاری، اخلاق، روان‌شناسی، نیاز، هرم مزلو.

مقدمه

اخلاق، جمع «خُلُق» است و خُلُق چنین تعریف شده است: «ملکه‌ای بُوَد نفس را مقتضی سهولت صدور فعلی از او، بی‌احتیاج به فکری و رویتی.» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۴: ۱۰۱) این ملکه که دیر زوال است در اثر ممارست و الفت گرفتن با یک عمل ایجاد می‌شود. (ر.ک. به همان: ۱۰۱) به بیان دیگر، به مجموعه ملکات نفسانی و عادات و صفات انسان، اخلاق گفته می‌شود. سنجش ارزش و کارکرد این صفات و خصال بر عهده علم اخلاق است؛ لذا علم اخلاق چنین تعریف شده است: «عنوان شاخه‌ای از علوم انسانی که در آن از ارزش خوی‌ها و رفتارهای آدمی بحث می‌شود.» (اعوانی، ۱۳۷۷، ج ۷: ۲۰۱) از آنجا که رفتار انسان محدود به زمان و مکان خاصی نیست، لذا اخلاق‌ورزی نیز، صرفاً به مجموعه اعتقادات ذهنی و انتزاعی محدود نمی‌شود؛ بلکه فراتر از آن‌ها، نحوه خاصی از زندگی است. (ر.ک. به فرامرز، ۱۳۸۳: ۳۶۶)

۱. استاد دانشگاه شهید باهنر کرمان

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان



نظام‌های اخلاقی با دین پیوند محکمی دارند. در جوامع اسلامی، این پیوستگی به گونه‌ای است که دشوار می‌توان از اخلاق، به صورتی مجرد از دین، تصویری ایجاد نمود. قرآن کریم، «تزکیه» را که به معنی زدودن نفس از رذایل اخلاقی است، مایه رستگاری انسان دانسته است: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» (بیقین کسی که پاکی جست و خود را تزکیه کرد، رستگار شد.) (الاعلیٰ ۱۴/۸۷) در چندین آیه نیز، از تزکیه در کنار تعلیم کتاب و حکمت، به عنوان هدفی از اهداف رسالت پیامبر اکرم (ص) یاد شده است. (بقره ۱۲۹/۲ و ۱۵۱؛ آل عمران ۱۶۴/۳؛ جمعه ۲/۶۲) (ر.ک. به پاکتچی، ۱۳۷۷، ج. ۷: ۲۱۵ و ۲۱۷) تزکیه، معنایی نزدیک به رشد و افزایش دارد و زکات نیز که موجب افزایش مال است، از این خانواده است. تزکیه درون، باعث رشد و تعالی روحی انسان است. (ر.ک. به شرفی، ۱۳۶۸: ۲۱۰)

علاوه بر قرآن، منابع حدیث نیز دلالت بر اهمیت اخلاق دارند. پیامبر اکرم می‌فرماید: «بیشتر چیزی که امت را به بهشت می‌برد، تقوای خدا و حسن خلق است.» (کلینی رازی، ۱۳۷۷، ج. ۳: ۱۵۷) و سخن امام جعفر صادق است که: «نیکوکاری و حسن خلق، خانه‌ها را آباد کند و بر عمرها بیفزاید.» (همان: ۱۵۷) کتاب‌های عرفانی نیز از اخلاق غافل نبوده‌اند. در رساله قشیریه آمده است: «خوی نیکو، فاضل‌ترین هنرهای بنده بود [که] گوهر مردان پدید آرد و مردم به خلق، پوشیده است و به خلق، مشهور.» (قشیری، ۱۳۸۱: ۳۸۹) و قوی دیگر است که: «تصوّف، خلق است؛ هر که برافزاید به خلق، اندر تصوّف بر تو زیادت آورد.» (همان: ۳۹۰)

نظام‌های اخلاقی در میان بسیاری از ملل باستانی دیده می‌شوند. ایرانیان نیز علاقه وافری به مضامین اخلاقی داشته و پندها و اندرزهای اخلاقی را در تزئین لباس‌ها، حاشیه فرش‌ها، کناره سفره‌ها، لبه آلات و ظروف، سر در خانه‌ها و روی گوهرها می‌نوشته‌اند. (ر.ک. به اعوانی، ۱۳۷۷، ج. ۷: ۲۰۱) بنابراین، پیوندی استوار بین آثار هنری و مفاهیم اخلاقی وجود دارد؛ حتی «بسیاری از خردمندان گذشته برآن بوده‌اند که هنر باید تابع و پیرو اخلاق باشد و اگر از حدود اخلاق تجاوز کند، بد و ناپسند خواهد بود.» (زرّین کوب، ۱۳۸۰: ۶۷) بدین گونه، عرضه اخلاق در قالب هنر، بر زیبایی هر دو می‌افزاید.

نفوذ اخلاق در ادبیات - به عنوان یکی از هنرها - گستره‌ای وسیع دارد. پیش از اسلام «اخلاقیات، مهم‌ترین بخش ادبیات پهلوی را تشکیل می‌دهد.» (تفضلی، ۱۳۸۶: ۱۸۰) آیین نامک‌های گوناگون این دوره، که حاوی اخلاق، فرهنگ و آداب بوده‌اند، نمونه‌ای از این بخش‌اند. (ر.ک. به بهار، ۱۳۸۱، ج. ۱: ۷۹ و ۱۸۶) بعد از اسلام نیز بسیاری از شاعران و نویسندگان در آثار خود به بیان و ترویج اصول اخلاقی همّت گماشته‌اند. (ر.ک. به رزمجو، ۱۳۶۹: ۱۹) جدای از آثار اخلاقی و حکمی، حتی در قصاید مدحی صرف نیز، با ستودن فضایل اخلاقی منتسب به ممدوح و نکوهش رذایل منسوب به دشمنان، غیر مستقیم موعظه‌ای اخلاقی جریان دارد.



از منظر اخلاق، سنجش اشعار عاشقانه و عارفانه، ارزش خاصی دارد؛ چراکه شاعران و نویسندگان، با برشمردن ویژگی‌های خاص عاشقان و سالکان، بُعدی ویژه از اخلاق را آشکار نموده‌اند. بُعدی که در آن، انگیزه تمامی صفات اخلاقی، راه به کوی معشوق می‌برد و این داستانی است که در دیوان نزاری، به زیبایی جلوه‌گری می‌کند.

حکیم سعدالدین نزاری قهستانی از شاعران اسماعیلی مذهب و شهر قرون هفت و هشت هجری است. (ر.ک. به صفا، ۱۳۸۲، ج. ۳، بخش ۲: ۷۴۵ - ۷۳۱) گفتنی است که اسماعیلیه، فرقه‌ای از شیعه است که بعد از امام جعفر صادق، امامت را حق پسر بزرگ وی، اسماعیل می‌داند. این جماعت گرچه در حال حاضر آرام و معتدل‌اند، اما زمانی منشأ شعب و فرقه‌هایی شدند که عالم اسلام را به هم ریختند. (ر.ک. به ناس، ۱۳۷۷: ۷۷۶) با وجود اینکه عقاید آن‌ها نزد عامه مسلمانان مورد طعن است و کشتارهایی نیز به این طایفه منسوب است، آثار ایشان حکایت از توجه به پاکی و پارسایی و عشق به خاندان پیامبر اکرم دارد. (ر.ک. به زرین کوب، ۱۳۷۳: ۹۰) این امر در شعر نزاری نیز مشهود است.

از نزاری چندین اثر برجای مانده است که دیوان اشعار و مثنوی‌های «دستورنامه» و «ادب‌نامه» و «ازهر و مزهر» از آن جمله‌اند. (ر.ک. به صفا، ۱۳۸۲، ج. ۳، بخش ۲: ۷۴۰) تصریح «دولت‌شاه سمرقندی» در باب اشعار او چنین است: «هرچند سخنان او بر شیوه می‌پرستی و آداب معاشرت و مستی واقع شده، اما معارف و حقایق نیز دارد و از حقیقت سخنان او معلوم می‌شود که مرد حکیم و صاحب تحقیق بوده و بدو اعتقاد بد بهتان است.» (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۶۶: ۱۷۵)

بیان مسئله

میان اخلاق و رفتار هر انسانی با نیازهای ذاتی او، پیوند و رابطه‌ای عمیق برقرار است. پژوهش حاضر، با بستر قرار دادن دیوان حکیم نزاری، به بررسی و کاوش رابطه اخلاق عاشق و نیازهای او پرداخته است. بر این اساس، ضمن استخراج، طبقه‌بندی و تحلیل شواهد شعری، به این سؤال‌ها پاسخ داده می‌شود که: انسان عاشق به نیازهای ذاتی خویش چگونه می‌نگرد؟ به رفع چه نیازهایی بیشتر اهتمام دارد؟ رفع کدامین نیازهایش مختل می‌شود؟ کدام نیازها را به سخره می‌گیرد؟ و در نهایت شاعر عشق‌گرا، در چارچوب شعر عاشقانه، چگونه از نیازها برای بیان احساسات عاشقانه، بهره می‌برد؟

ضرورت و اهمیت تحقیق

غزل‌ها و داستان‌های عاشقانه، بخش بزرگی از ادبیات فارسی را تشکیل می‌دهند. درک و فهم این بخش، در گرو اشراف بر مسائل متعدد، از جمله شناخت اخلاق و روحيات شخصیت عاشق است؛ این در حالی است که



انسان عاشق - همچون هر فرد دیگری - مبتلا به نیازهای متعددی است که بر اخلاق و کردار او اثرگذار است؛ بنابراین، کشف اخلاق او، منوط به آگاهی از تلقی و برخورد وی با نیازهای ذاتی خویش است. از این منظر، ضرورت بررسی اخلاق عاشق، در چهارچوب نیازهای ذاتی انسان، آشکار می‌گردد. ضمن این امر، شیوه شاعر عاشق‌پیشه نیز، در استفاده از معانی مجازی نیازها، برای بیان مفاهیم عاشقانه روشن می‌شود که از حیث نقد ادبی، حائز اهمیت است.

پیشینه تحقیق

پس از جست‌وجو در کتابخانه‌ها و سایت‌های معتبر متعدّد، پژوهشی که از نگاه مشترک اخلاق و روان‌شناسی، دیوان حکیم نزاری یا شاعر دیگری را بررسی کرده باشد یافته نشد؛ اما کتاب‌ها و پژوهش‌هایی با موضوع مشترک اخلاق و روان‌شناسی یا ادبیات و روان‌شناسی وجود دارد که نام مؤلف و عنوان برخی از آن‌ها از این قرار است:

- حجازی، بهجت‌السادات. (۱۳۸۹). طبیبان جان‌گرایش‌های روان‌شناختی و روان‌درمانی در اشعار عطار و مولانا). مشهد: دانشگاه فردوسی.
- کدیور، پروین. (۱۳۸۶). روان‌شناسی اخلاق. تهران: آگاه.
- هدفیلد، ژ. آ. (۱۳۶۶). روان‌شناسی اخلاق. ترجمه پریور، علی. تهران: علمی و فرهنگی.
- یآوری، حورا. (۱۳۸۷). روان‌کاوی و ادبیات. تهران: سخن.
- بهره‌ور، مجید. (۱۳۸۸). «بازخوانی زندگی‌نامه مولوی با نظر به سلسله مراتب نیازهای مزلو»، مطالعات عرفانی، شماره ۱۰، ۱۱۸-۸۷.

بحث

یکی از مباحث مهم در علم روان‌شناسی، بررسی و طبقه‌بندی نیازهای انسان است. در این زمینه روان‌شناسانی چون «آبراهام مزلو»، «کلایتون آلدرفر» و «فردریک هرزبرگ» به پژوهش پرداخته‌اند. (برای مزید اطلاع ر.ک. به شولتر، ۱۳۹۰: ۳۷۶) در این بین نظریه مزلو، شهرت و مقبولیت فراگیر دارد. (ر.ک. به همان: ۳۵۶) آبراهام مزلو، سال ۱۹۰۸ میلادی در نیویورک به دنیا آمد. او دکترای خود را در سال ۱۹۳۴ اخذ نمود و در دانشگاه‌هایی چون «براندیز» و «کلمبیا» به پژوهش و تدریس پرداخت. وی سال ۱۹۷۰ در اثر حمله قلبی جان سپرد. نظریات او نه تنها در روان‌شناسی، بلکه در رشته‌هایی مانند پزشکی، الهیات، آموزش و پرورش و بازاریابی کاربرد دارند و هنوز در دانشگاه‌های سراسر جهان تدریس می‌شوند. (ر.ک. به هرگنهان، ۱۳۸۹: ۷۲۴، ۷۲۵ و ۷۳۳)



مزلو در طول زندگی جوایز بسیاری دریافت کرد و از جمله افتخارات او، ریاست «انجمن روان‌شناسی آمریکا» در سال ۱۹۶۷ میلادی بود. (شولتز، ۳۶۱: ۱۳۹۰)

از مزلو به عنوان بنیان‌گذار و پدر معنوی جنبش «انسان‌گرایی» در روان‌شناسی یاد می‌شود. روان‌شناسان انسان‌گرا برای فضایل، اراده آزاد و شکوفایی توانایی‌های بالقوه انسان ارزش زیادی قائل‌اند. (ر.ک. به کریمی، ۱۵۲: ۱۳۷۷) «جنبش انسان‌گرایی بر خصوصیت مثبت یک شخص، ظرفیت انسان برای کمال و حق تعیین سرنوشت تأکید دارد.» (سانتراک، ۱۳۸۵، ج. ۱: ۵۲) اما شهرت مزلو، بیش از هر چیز وابسته به دیدگاه خاص او در باب نیازهای ذاتی انسان است.

«نیاز» به معنی «حاجت»، «احتیاج»، «تمنی» و «خواهش» است. (ر.ک. به معین، ۱۳۷۸، ج. ۴: ۴۸۷۷) تعریف نیاز - همچون دیگر اسم‌های معنی - دشوار است و بسیاری از کتاب‌ها با وجود بحث‌های طولانی در باب نیاز، از تعریف آن سر باز زده‌اند. «مارشال ریو» نیاز را چنین معرفی می‌کند: «نیاز هرگونه حالت در درون فرد است که برای زندگی، رشد و سلامت، واجب و ضروری است. در صورتی که به نیازها رسیدگی شده و ارضا شوند، سلامتی حفظ می‌شود و بهبود می‌یابد؛ اگر نیازها نادیده گرفته شوند، لطمه‌ای ایجاد خواهد شد که سلامت جسمی یا روانی را مختل می‌کند.» (ریو، ۱۳۹۱: ۷۵) مزلو نیاز را «کمبود» می‌نامد. او معتقد است که نیازها برای بقای بشر ضرورت دارند؛ حتی نیازهایی چون عشق‌ورزی و اعتبارخواهی، برای حفظ سلامت روانی انسان لازم‌اند. (ر.ک. به خداپناهی، ۱۳۹۰: ۱۹۸) بنابراین انسان، ارادی و حتی غیرارادی در تلاش برای رفع نیاز است. مزلو سلسله مراتبی برای نیازهای انسان برشمرده که در قالب هرم ذیل ترسیم و معرفی می‌شوند:





سلسله مراتب نیازهای مزولو (ر.ک. به ریو، ۱۳۹۱: ۴۴۹) و (ر.ک. به نولین، ۱۳۹۰، ج. ۲: ۷۷)

به اعتقاد مزلو « هرچه نیاز در سلسله مراتب پایین تر باشد، قوی تر و اضطرابی تر احساس می شود. » (ریو، ۱۳۹۱: ۴۴۸) در طرح او نیازها یک ساختمان چند طبقه را می سازند که عدم تزلزل طبقات بالا، وابسته به استحکام طبقات پایین از طریق تأمین اصولی آنها است. (ر.ک. به پارسا، ۱۳۷۶: ۸۶) این نیازها غریزی و ذاتی اند و هر انسان عادی و سالمی به آنها مبتلا است؛ اما کارهایی که برای ارضای آنها انجام می شود اکتسابی و آموختنی است. فارغ از ترتیب و جایگاه نیازهای یاد شده - که مورد بحث این مقاله نیست - تلاش برای رفع نیاز است که رفتار هر فرد را فعال و هدایت می کند. (ر.ک. به شولتز، ۱۳۹۰: ۳۶۱)

در ادامه ضمن برشمردن و معرفی مختصر نیازهای پنج گانه مذکور، نگاه حکیم نزاری در باب نیازهای انسان عاشق و بهره گیری او از معانی مجازی نیازها، برای تبیین مفاهیم عاشقانه، بیان می شود.

نیازهای جسمانی

دسته اول نیازها، نیازهای جسمانی یا فیزیولوژیکی اند: نیاز به هوا، آب، غذا، خواب و جنس مخالف، که در زمره بنیادی ترین و قوی ترین نیازها هستند. آنها قادر به بازداری کامل همه نیازهای دیگرند. اگر شما در زیر آب، کشمکش برای بالا آمدن و تنفس را تجربه کرده باشید، یا تشنگی و گرسنگی شدید را لمس کرده باشید، درک می کنید که وقتی یک نیاز فیزیولوژیکی ارضا نشده باشد، نیازهای دیگر، همچون نیاز به احترام و عشق ورزی، تا چه حد پیش پا افتاده می شوند. (ر.ک. به شولتز، ۱۳۹۰: ۳۶۳) انسان عاشق، همچون هر انسان دیگری مبتلا به نیازهای جسمانی و ناگزیر از تأمین آنها است. از منظر این واقعیت، شاعران و نویسندگان، با استفاده از «معانی مجازی» نیازهای حیاتی و ایجاد پیوند میان آنها و مفاهیم عاشقانه، عشق ورزی و وجود معشوق را حیاتی می نمایند. این امر در دیوان نزاری بخوبی نمایان است:

الف - نیاز به هوا

«تا معطر کنم از لطف نسیم تو مشام
شمه ای از نفحات نفس یار بیار»

(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۷۸)

عاشق، همچون هر انسان دیگری، ناگزیر از تنفس است، اما در هر نفس او، آتش عشق، شعله می کشد:

نفس نفس که برآمد ز روزن حلقم
ز دود آتش دل در هوا شرر برخاست

(نزاری: ۶۴۱)



و بر هر نفس او، آهی مقدم است:

بیچاره من که از تف دود دلم ز حلق
بر هر نفس که می‌رود آهی مقدم است
(همان: ۶۸۶)

از نسیم، رایحه معشوق را می‌طلبد:

نسیم دوست رساند به من صبا هر شب
حیات جانم از آن خوش نسیم عنبربو ست
(همان: ۸۱۹) (نیز ر.ک. به همان: ۶۹۳، ۷۰۳ و ۷۶۳)

در مشام او، بوی وصل است:

به ناکام ارچه هجرت کردم از دوست
هنوزم بوی وصل اندر مشام است
(همان: ۶۷۶)

یک نفس با دوست بودن را با دو عالم عوض نمی‌کند:

یک نفس با هم‌دمی از هر دو عالم خوش‌تر است
کنج خلوت‌خانه‌یی از ملکت جم خوش‌تر است
(همان: ۷۷۲)

وتا آخرین نفس، در فکر یار است:

ز عمر چیزی باقی نماند و مافیها
هنوز تا نفس آخرین بر آن سان است
(همان: ۷۰۶) (نیز ر.ک. به همان: ۷۹۶)

ب- نیاز به آب و غذا

«ابوسلیمان دارانی گفت: کلید دنیا، سیر خوردن است و کلید آخرت، گرسنگی.» (قشیری، ۱۳۸۱: ۲۱۳)
(برای مزید اطلاع ر.ک. به هجویری، ۱۳۸۰: ۴۵۷-۴۵۳ و عزالدین کاشانی، ۱۳۸۵: ۱۹۲-۱۸۹) عاشق، بیش از
تشنه‌ای که آب می‌جوید، مشتاق دیدار معشوق است:

چند شکید دل ضعیف بر آتش
کو به تو مشتاق‌تر تشنه به آب است
(نزاری: ۶۲۶)



در بادیۀ جمال رویت لب تشنه بمانده‌ایم بی‌آب

(همان: ۵۶۲) (نیز ر.ک. به همان: ۷۰۰)

و تشنه مردن در راه عشق را بر آب حیات، ترجیح می‌دهد:

به تمنای تو گر تشنه بمیرم خوش‌تر از بهشتی که درو چشمه حیوان خیزد

(همان: ۱۰۵۹)

او آب نوشیدن بی معشوق را حرام می‌داند:

کسی را دوست می‌دارم که نه می‌کند گر آبی خورم بی او حرام است

(همان: ۶۷۶)

و چشمه آب حیات از نگاه او، لبان معشوق است یا خاک کوی جانان:

خضر از کجا و خط غبار تو از کجا یک بوسه از لب تو و سد چشمه حیات

(همان: ۶۰۱)

آب حیوانی کزو شد زنده جاوید خضر گر ز من پرسند خاک کوی جانان من است

(همان: ۷۱۸)

ج- نیاز به خواب

«ور به خواب آییم مستان ویم» ور به بیداری به دستان ویم»

(مولوی، ۱۳۷۷: ۷۰)

کار عشق، بیدار کردن خفتگان است:

عشق دمی دردمد به صور محبت بوکه سر خفتگان ز خواب برآید

(نزاری: ۱۱۶۸)

و مرده‌دلان از خواب غفلت برنمی‌خیزند:



سرافیل وحدت فروکوفت صور ولی مرده دل در نیامد ز خواب

(همان: ۵۸۳)

و از حال عاشق بی خبرند:

به ناز خفته چه داند که دردمند فراق به شب چه می گذراند علی الخصوص غریب

(همان: ۵۹۳)

عاشق، به انتظار خبری از معشوق، شب را به بیداری می گذراند:

تو چو غنچه زیر چادر به هزار ناز خفته من منتظر همه شب مترصدم صبا را

(همان: ۴۹۳)

چنان دماغ دلم از تف سموم خیال بسوختند که هم خواب و هم قرار بسوخت

(همان: ۶۱۶)

و بیداری مفرط، قدرت تعقل را از او گرفته است:

تهی شده ست دماغم ز فرط بیداری ولی چه سود که بختم همیشه در خواب است

(همان: ۶۲۴)

اگر به خواب می اندیشد، در آرزوی خواب دیدن معشوق است:

هیچ خیال آن پری از نظرم نمی رود کاج به خواب دیدمی آن به خیال دیده را

(همان: ۵۴۳)

و انگار تنها در خواب است که می توان به وصال رسید:

وگرت به خواب بینم نکنم دگر شکایت طمع وصال کردن به چه زهره و چه یارا

(همان: ۴۹۳)

هزار شکر بگویم چه جای بیداری ست اگر به خواب بینم زمانکی دگرت



(همان: ۶۲۲) (ر.ک. به همان: ۶۲۵)

شب او، دیرپا است:

مگر خود این شب یلدا به روز دانهم برد کدام یلدا کاین شب هزار چندان است

(همان: ۷۰۱)

و در نهایت، اندیشه معشوق است و بی‌خوابی:

شب دراز و دماغ از خیال در تشویش به خواب نیز نمی‌بینمش که را خواب است

(همان: ۶۲۴)

کدام خواب که گر بر حریر می‌خسیم به زیر پهلوی من نشتر مگیلان است

(همان: ۷۰۱) (نیز ر.ک. به همان: ۷۱۶)

د- نیاز جنسی

«هرچه تو را از خدای - عزّ و جلّ - مشغول گرداند، از اهل و مال و فرزند، بر تو مشتموم باشد.»
(غزالی، ۱۳۷۴، ج. ۳: ۲۱۲) غزالی، شرط مرید را در آغاز سلوک، عزوبت می‌داند، مگر آن که نتواند بر شهوت فائق آید. (ر.ک. به همان: ۲۱۲) (برای مزید اطلاع ر.ک. به هجویری، ۱۳۸۰: ۴۷۹-۴۷۰ و عزالدین کاشانی، ۱۳۸۵: ۱۸۴-۱۷۸) نزاری نیز بر این عقیده است که:

بت بود بت زر و سیم و رز و باغ و زن و زه بت پرستی نکند هر که بود دوست پرست

(نزاری: ۷۵۳)

به مهر زن نکنم دامن آلوده که پای بندی واماندگان ز فرزند ست

(همان: ۷۵۸)

ه- نیاز به ثروت

تأمین آب، غذا، جای خواب و روابط اصولی جنسی، به طور معمول ارتباط مستقیم با داشتن منابع مالی دارد؛ بنابراین، ثروت، نقشی اساسی در تأمین نیازهای جسمانی بازی می‌کند. از سوی دیگر، مال دنیا می‌تواند منبع فساد و تباهی انسان باشد. غزالی می‌گوید: «بدان که فتنه‌های دنیا بسیار است و محنت‌های آن بی‌شمار،



ولیکن فتنه بزرگتر و محنت صعبتر آن مال است.» (غزالی، ۱۳۷۴، ج. ۳: ۴۸۵) در عالم عشق، ثروت عاشق، گنج مهرورزی به معشوق است:

نه مفلس اند کسانی اگرچه بی‌درم‌اند که گنج مهر تو در گنج سینه بنهفتند

(نزاری: ۱۱۲۹)

دیگران در طلب مال جهان اسب جهالت می‌جهانند و مرا دوست به از هر دو جهان است

(همان: ۷۰۴)

و پادشاهی، جز درویشی و آزادی از تعلقات نیست:

پادشاهی نیست جز درویشی و آزادگی پس میسر نیست هفت اقلیم جز قلاش را

(همان: ۵۱۲)

عاشق، سیم و زر ندارد اما جان را فدای معشوق می‌کند:

اگر سیم و زری نیست نزاری به نثار سر به شکرانه درانداز و بده جان به زکات

(همان: ۶۱۱)

به دنیای فانی دل نمی‌بندد:

جهان و هرچه درو هست نیست جز فانی کسی چه گونه نهد دل برین مقام فنا

(همان: ۵۴۷)

دوست را با دنیا عوض نمی‌کند:

رغبت دنیا مکن دوست به دنیا مده هر که ثباتیش هست دل به جهان در نیست

(همان: ۷۶۹)

هرچه دارد در راه او می‌بازد:

دل و دین و جان و تن و مال و جاه اگر در سر دوست کردی رواست



(همان: ۶۵۷)

و از جهان دیگر هم فارغ است :

نیرزد دو عالم به یک کاسه دوغ ز فرط سخایی که در طبع ماست

(همان: ۶۵۷) (نیز ر.ک. به همان: ۶۷۱)

نیاز به ایمنی

دسته دوم نیازها که تحت عنوان «نیاز به ایمنی» طبقه‌بندی شده‌اند، شامل این موارد است: «امنیت، ثبات، اتکا، حمایت، رهایی از ترس و اضطراب و آشفتگی، نیاز به نظم و قانون و موازین و اطمینان به نیروی پشتیبان» (مزلو، ۱۳۶۶: ۱۴۲) ایمنی در مقابل بیماری‌ها و تهدیدهای فیزیکی و روانی نیز در این گروه جای دارد. یک بُعد از این نیاز در «ترجیح دادن چیزهای آشنا به ناآشنا و امور شناخته به ناشناخته، قابل رؤیت است.» (همان، ۱۴۷) از این‌رو «اکثریت، قابلیت پیش‌بینی را به یک کل نامعلوم و نظم را به هرج و مرج ترجیح می‌دهیم و بنابراین برای آینده خود پس‌انداز می‌کنیم، خود را بیمه می‌کنیم و به جای این که روی یک شغل کاملاً ناشناخته ریسک کنیم، در شغل ثابتی می‌مانیم.» (شولتز، ۱۳۹۰: ۳۶۴) پیمودن طریق عشق و عرفان، با تأمین این نیاز، در تضاد کامل است؛ لذا آنچه در ذیل آمده است، حاکی از آشفتگی عاشق و غوطه خوردن او در کام رنج و بلا است:

الف- بی‌قراری عاشق

«پیوسته دل دوست، اندر اشتیاق رؤیت دوست، مضطرب باشد و بی‌قرار.» (هجویری، ۱۳۸۰: ۳۹۵)
 حاصل عشق، اضطراب و بی‌قراری است:

از مهر هم چو ذره ندارد دلم قرار سیماب را گزیر نباشد ز اضطراب

(نزاری: ۵۶۴)

بر صبر قرار داده بودیم شوق آمد و آن قرار برخاست

(همان: ۶۴۰) (نیز ر.ک. به همان: ۵۷۰ و ۵۷۸ و ۶۴۷ و ۶۵۷ و ۷۱۱ و ۷۲۱ و ۷۵۷ و ۷۸۶)

ب- جمع نشدن عشق و عافیت

«عشق جوئی و عافیت طلبی عشق با عافیت کدام بود»



(سنایی، ۱۳۸۸: ۱۶۶) عشق‌ورزی و سلامتی، همراه نمی‌شوند:

هر دو ممکن نبود عشق و سلامت که شنید کز در عشق فلانی به سلامت برخاست

(نزاری: ۶۳۸) (نیز ر.ک. به همان: ۶۴۳، ۶۴۷، ۶۶۴، ۷۱۱ و ۷۳۰)

ج- حذر نکردن از دشمن

عاشق، هراسی از دشمن ندارد و حتی در راه رسیدن به معشوق، هم‌خانه دشمن می‌شود:

ما نترسیم ز تهدید و وعید دشمن دوست گر سر برود رد نکند فرمان را

(نزاری: ۵۲۹)

با رقیبان شده بر بوی تو هم‌خانه هیچ‌کس دوست نبوده ست چنین دشمن را

(همان: ۵۳۳) (نیز ر.ک. به همان: ۶۷۲)

د- حذر نکردن از بلا و عذاب

«عشق، حقیقت بلا ست و انس و راحت، در او غریب... چون عشق بلا ست، قوت او در عالم از جفا ست که معشوق کند.» (غزالی، ۱۳۷۶: ۱۲۷) و نگاه نزاری:

غبارناکم ازو گرنه بیم دشمن نیست که مبتلای حبیب از بلا نپرهیزد

(نزاری: ۱۰۶۱) (نیز ر.ک. به همان: ۶۹۲ و ۸۳۶)

ه- حذر از دنیا و اهل دنیا

گرایش به دنیا و اهل آن، موجب خوف و ناامنی است:

دور باش از اهل دنیا زان که نا ایمن بود روزگار از خوف سلطان حاجب و فرآش را

(نزاری: ۵۱۲) (نیز ر.ک. به همان: ۶۸۰ و ۷۷۲)

و- حذر از عقل

«شاخ عشق اندر ازل دان بیخ عشق اندر ابد این شجر را تکیه بر عرش و ثری و ساق نیست

عقل را معزول کردیم و هوا را حد زدیم کاین جلالت لایق این عقل و این اخلاق نیست»



(مولوی، ۱۳۸۶: ۱۴۰)

نزاع عشق و عقل، قصه‌ای طولانی دارد و عاشق، عقل را خار راه عشق می‌شمارد:

بر من چرا وساوس شیطان به قوت است زیرا که عقل در ره عشاق علت است

(نزاری: ۶۳۳) (نیز ر.ک. به همان: ۶۴۱، ۱۱۷۰ و ۱۱۷۱)

ز- حذر از خود

«جنید گوید: نفس به بدی فرماینده است، به هلاک خواند و یاری دشمنان کند.» (قشیری، ۱۳۸۱):

(۲۲۶) عقیده نزاری نیز چنین است:

ز خود گر ایمنی ره بی گزند ست درین ره هم ز خود باشد گزندت

(نزاری: ۶۱۷) (نیز ر.ک. به همان: ۵۹۲، ۵۶۴، ۶۱۸، ۶۱۹ و ۶۵۰)

ح- خوش شمردن رنج و بلا

«من از چشم تو ای ساقی خراب افتاده‌ام لیکن بلایی کز حیب آید هزارش مرحبا گفتیم»

(حافظ، ۱۳۷۸: ۲۶۵)

و در نهایت، عاشق، نه تنها آرامش خود را نادیده می‌گیرد، بلکه در راه عشق، با شوق به استقبال رنج می‌رود:

درمان چه می‌کند دل درد از تو رحمت آمد مرهم چه می‌نهد جان زخم از تو خوش تر آید

(نزاری: ۱۱۷۰) (نیز ر.ک. به همان: ۵۴۰، ۵۴۸، ۶۱۳ و ۶۶۴)

نیاز به وابستگی و محبت

بعد از نیازهای جسمانی و ایمنی، نیاز به عشق و محبت و تعلق قرار دارد. (ر.ک. به مزلو، ۱۳۶۶: ۱۵۰)

این نیاز از طریق روابط دوستانه با دیگران، رابطه با نامزد یا همسر، عضویت در گروهی خاص و یا کارکردی در اجتماع تأمین می‌شود. (ر.ک. به شولتز، ۱۳۹۰: ۳۶۵) «البته نباید از این حقیقت غافل بود که نیاز به محبت شامل هر دو نیاز محبت کردن و محبت دیدن است.» (مزلو، ۱۳۶۶: ۱۵۴) عاشق، از هر نیازی که غافل باشد، در توجه و پرداختن به این نیاز، استاد است:

نیازمندی جانم به التقای جمالت ز هر چه شرح توان کرد و وصف بیش تر آمد



(نزاری: ۱۱۱۰)

اما عاشق، در برابر معشوق، خود را ملزم به رعایت اصولی می‌داند که برخی از آن‌ها به قرار ذیل است:

الف- وفاداری

«در طبع من و همّت من تا به قیامت مهر تو چو جان است و وفای تو چو دین است»

(سنایی، ۱۳۸۸: ۸۸)

قول نزاری نیز چنین است:

ما همانیم که بودیم و زیادت به وفا به جدایی متبدّل نشوند اهل صفا

(نزاری: ۵۴۸)

وفا نکو ست از آن دامن وفا گیرم که بی‌وفا را یار از کنار برگیرد

(همان: ۹۹۵) (نیز ر.ک. به همان: ۶۴۹، ۷۸۸ و ۱۱۷)

ب- مداومت بر دوستی

«آن‌چنان مهر توام در دل و جان جای گرفت که اگر سر برود از دل از جان نرود»

(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۵۹)

نزاری، دوستی را جاودانی می‌داند:

به سرت گر همه عالم زبر و زیر شود نتوان برد هوای تو برون از سر ما

(نزاری: ۵۵۱)

تمنّایی ست هر کس را به محشر مراد من تمنّای تو باشد

(همان: ۱۰۹۱) (نیز ر.ک. به همان: ۱۰۷۵، ۱۰۸۰ و ۱۱۱۸)

ج- طلب رضای دوست

«با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست یا رضای دوست باید یا هوای خوشتن»



(سنایی، ۱۳۸۸: ۴۸۸)

رضای دوست، از دو جهان ارزشمندتر است:

ما فارغیم و خاک بر آن سر که سرکش است

عافل رضای دوست به دنیا و دین نداد

(نزاری: ۶۶۲)

همه تنزیل و تأویل از پی این کار بنهادند

بهشت عدن خواهی نیست دیگر جز رضای او

(همان: ۱۱۳۲)

د- صبر

امام علی (ع) می‌فرماید: «إِصْبِرْ تَظْفَرْ» (صبر کن تا پیروز شوی). (آمدی، ۱۳۸۶، ج. ۱: ۶۰۹) و سخن

سعدی است که:

که نشنیده‌ام کیمیاگر ملول»

«طلبکار باید صبور و حمول»

(سعدی، ۱۳۷۹: ۱۰۵)

و قول نزاری:

صبور باش به هر امتحان منال از دوست

گرت رسد سر پایی به سنگ ناکامی

(نزاری: ۸۲۳)

ه- یقین

«جنید گوید: خداوندان یقین بر سر آب برفتند.» (قشیری، ۱۳۸۱: ۲۷۵) یقین، شرط لازم پیمودن راه عشق

است:

مگر کسی چو نزاری علی‌الیقین باشد

طریق عشق نشاید به چشم شک بردن

(نزاری: ۱۰۸۵) (نیز ر.ک. به همان: ۱۰۸۰)

و- تسلیم

تسلیم، استقبال از قضا و قدر الهی و سپردن امور به خدای تعالی است. (ر.ک. به سجّادی، ۱۳۸۳: ۲۳۷)



چیزی نیافرید خدا ماورای دوست

تسلیم راه دوست شوم چون به نزد من

(نزاری: ۸۳۲)

مدار از نهنگ ملامت نهیب

به تسلیم در قلزم عشق رو

(همان: ۵۹۶) (نیز ر.ک. به همان: ۷۱۱ و ۷۴۶)

ز- شوق

«شوق، مرکب عشق دان.» (بقلی شیرازی، ۱۳۸۰: ۱۳۴) و قول نزاری نیز چنین است:

ابتدا از سر کن ار این ره به پایان بایدت

رهروان عشق او از سر قدم سازند و بس

(نزاری: ۶۱۸)

ح- تحمل عذاب و هجران

عاشق، ترسی از جفای معشوق و عذاب هجران ندارد:

چو سایه بر عقبش می‌رو از ز پیش براند

ضرورت است نزاری جفای دوست کشیدن

(همان: ۱۱۱۹)

چون زمین شو پست اگر می آسمانی بایدت

رنج هجران کش اگر می وصل خواهی ای پسر

(همان: ۶۱۹) (نیز ر.ک. به همان: ۱۰۶۱، ۱۰۸۶ و ۱۱۵۷)

ط- تحمل ملامت

که در طریقت ما کافری ست رنجیدن»

«وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم»

(حافظ، ۱۳۷۸: ۲۸۱)

ملامت شدن، بخشی از داستان عاشقی است:

هرکجا عشق گذر کرد ملامت ز قفاست

گر ملامت زده خلق شدی باکی نیست

(نزاری: ۶۷۲) (نیز ر.ک. به همان: ۶۶۳ و ۸۵۶)

ی- ترک ترس و بددلی



«چشمش بالای مستان ما را ازو مترسان من مستم و ترسم از چوب شحنگانش»

(مولوی، ۱۳۸۶: ۴۴۵) عشق و ترس، ناسازگارند:

به بددلی نتوان بر بساط عشق نشست مگر در اوّل این باخت پاک‌باز آید

(نزاری: ۱۱۷۴) (نیز ر.ک. به همان: ۱۱۷۵)

ک- ترک آرایش

«بدان که طهارت بر دو گونه بود: یکی طهارت ظاهر و دیگر، طهارت دل. ... پس باید که طهارت ظاهر، موافق طهارت سرّ بود.» (هجوی، ۱۳۸۰: ۳۷۴ و ۳۷۵) و کسی به وصال می‌رسد که از بدی‌ها بری شود:

کنار دوست کسی را میسرست گرفتن که دامن از همه آرایش غرض بفشاند

(نزاری: ۱۱۱۹)

ل- ترک دو جهان

«تا پشت بر هر دو عالم نکنی، به آدم و آدمیت نرسی.» (عین‌القضاء، ۱۳۸۶: ۲۵)

یار می‌باید که از دنیوی و عقبی بگذرد دین و دنیا ناگه ار بر هم زند یاری چه شد

(نزاری: ۱۱۰۶)

بهشت و دوزخ ایشان حضور و غیبت اوست اگر نه غافل از این‌اند و فارغ از آن‌اند

(همان: ۱۱۴۹) (نیز ر.ک. به همان: ۵۲۸، ۵۵۳، ۶۷۱، ۶۷۲، ۱۰۹۵، ۱۱۴۹، ۱۱۷۶ و ۱۱۷۷)

م- ترک غیر دوست

«بدان ای عزیز روزگار که لوح دل از اغیار ستردن، بدایت ارادت است.» (غزالی، ۱۳۷۶: ۱۸۹) عاشق، نظر به کسی جز دوست ندارد:

دو چشم از هرچه غیر اوست بریند اگر با دوست می‌خواهی ملاقات

(نزاری: ۶۰۰)

از روی تو نشکیم گر حور و پری یابم بر کوی تو نگزینم گر خلد برین باشد



(همان: ۱۰۸۷) (نیز ر.ک. به همان: ۵۱۲، ۵۲۵، ۶۱۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۶ و ۱۱۷۱)

ن - ترک نام و ننگ

«عشق عاشق، ناگذرانی اقتضا کند و ذلت و خواری و احتمال و تسلیم در همه کارها.» (غزالی، ۱۳۷۶:

۱۳۲)

نام و ننگ و کفر و دین و هست و نیست هرچه غیر دوست می‌خواهی هواست

(نزاری: ۶۵۷)

کم نام و ننگ گفتم که حجاب راه من شد همه ترس و بیم مردم ز برای نام و ننگ است

(همان: ۶۷۵)

س - ترک خویش

«دل ز خود بردار ای جان تا به حق فانی شوی آن که از خود فارغ آمد فرد باشد پیش یار»

(سنایی، ۱۳۸۸: ۸۸۴)

نزاری نیز، خبر از ترک خویش در پیشگاه معشوق می‌دهد:

من از میان بروم چون تو در میان آبی محبت ازلی را همین نشان باشد

(نزاری: ۱۰۷۹) (نیز ر.ک. به همان: ۶۴۰، ۶۱۹، ۷۹۴، ۱۰۷۸ و ۱۰۸۰)

ع - محو شدن در دوست و اتحاد با او

«محبت درست نیاید میان دو کس، تا یکی دیگری را نگوید یا من.» (قشیری، ۱۳۸۱: ۵۶۵) و در نهایت، عاشق از خویش، فانی و به معشوق، باقی می‌شود:

محو در ذات دوست باید شد تا فراغت ز کفر و دین باشد

(نزاری: ۱۰۸۶)

محو می‌باید شدن در دوست چندین قصه چیست جان در این منزل ز بهر دل نواز آورده‌اند

(همان: ۱۱۲۴) (نیز ر.ک. به همان: ۶۴۱، ۷۴۶ و ۸۲۵)



۲-۴- نیاز به احترام

انسان‌ها «نیازمند احترام از سوی خودشان به صورت احساس ارزشمندی و از سوی دیگران به شکل مقام، شناخته شدن، موفقیت اجتماعی، شهرت و مانند این‌ها هستند.» (شولتز، ۱۳۹۰: ۳۶۵) بر این پایه، آدمی به اعتبار، مقام، افتخار و شهرت نیاز دارد. (ر.ک. به مزلو، ۱۳۶۶: ۱۵۴) اما انسان عاشق یا عارف حکایت دیگری دارد؛ او نه جویای نام است و نه گریزان از ننگ. معشوق را والا و عزیز می‌داند و خود را خوار و حقیر. از این جهت، نزاری مخاطب را از خودبینی برحذر می‌دارد:

راه خودبینان مرو زنه‌ار بنگر پیش و پس امتحان کن تا جهنم هم برین هنجار هست

(نزاری: ۸۵۶) (نیز ر.ک. به همان: ۵۱۲، ۵۲۸، ۶۱۶، ۷۲۵، ۱۱۱۹، ۱۱۴۶ و ۱۱۵۶)

و به گذر از نام و ننگ و ترک جاه فرا می‌خواند:

غلام همّت آنم که در وفای کسی فرونشیند و از نام و ننگ برخیزد

(همان: ۱۰۶۱)

دولت آن کس که ترک جاه بگیرد یوسف جان را ز قعر چاه بگیرد

(همان: ۱۰۴۴) (نیز ر.ک. به همان: ۵۱۴، ۵۷۷، ۶۴۰، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۳، ۷۴۹، ۷۹۲، ۷۹۳ و ۱۱۳۵)

اما آنچه به عاشق اعتبار و ارزش می‌دهد، عشق و وابسته‌های آن است:

الف- عشق‌ورزی

«مبین حقیر گدایان عشق را کاین قوم شهان بی کمر و خسروان بی کله‌اند»

(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۴۴)

عشق، قدر انسان را به آسمان می‌رساند:

کلاه گوشه قدرش بر آفتاب رسد سری که در قدم عشق پی سپر باشد

(نزاری: ۱۰۷۲)

ب- پاک‌بازی



«کمال عشق چون بتابد، کمترینش آن بُود که خود را برای او خواهد و در راه رضای او جان درباختن بازی داند.» (غزالی، ۱۳۷۶: ۱۴۱) باختن هستی و گذر از غیر دوست، موجب حرمت عاشق است:

در حریم راستان پاکباز اهل دل الّا به حرمت ننگرند

(نزاری: ۱۱۳۹)

ج- معرفت

«چون بتابد آفتاب معرفت از سپهر این ره عالی صفت
هر یکی بینا شود بر قدر خویش باز یابد در حقیقت صدر خویش»

(عطار، ۱۳۷۸: ۱۹۴)

قدر عاشق، وابسته حد معرفت است:

فراز و شیب تعلق به معرفت دارد ازین قِبَل سر گردون به زیر پای من است

(نزاری: ۷۱۹)

د- تحمل ملامت

«بنوش لعنت و دشنام دشمنان پی دوست که آن به لطف و ثناها و آفرین کشدا»

(مولوی، ۱۳۸۶: ۸۶)

تحمل بار ملامت، افتخاری است که نصیب دلدادگان می‌شود:

طاعت بار ملامت نبود گردون را وین شرف شیفتگان راست نه هر مادون را

(نزاری: ۵۳۶)

بدسگالان مخالف بد نیکان گفتند پاکبازان محق تن به ملامت دادند

(همان: ۱۱۳۱) (نیز ر.ک. به همان: ۵۲۹، ۵۳۳، ۶۶۳، ۶۷۳، ۱۱۶۴ و ۱۱۷۷)

۲-۵- نیاز به خود شکوفایی



به اعتقاد مزلو، حتی اگر تمام نیازهای برشمرده شده ارضا شوند، «باز اغلب - اگر نه همیشه - می‌توان انتظار داشت که بزودی یک بی‌قراری و ناخشنودی تازه ظاهر شود و رو به رشد نهد؛ مگر آنکه شخص به کاری مبادرت ورزد که با مختصات فردی او هماهنگ باشد.» (مزلو، ۱۳۶۶: ۱۵۶) به این ترتیب «آنچه انسان می‌تواند باشد، باید باشد. ... یک موسیقی‌دان باید آهنگ بسازد، یک نقاش باید نقاشی کند و یک شاعر باید بسراید.» (همان: ۱۵۶) خودشکوفایی انواع گوناگونی دارد و الزاماً به نوعی فرآورده‌های هنری منجر نمی‌شود. پختن یک غذای خوب، پروردن فرزندی شایسته، ساختن یک خانه و امثال این، می‌تواند به ارضای این نیاز کمک کند. (ر.ک. به شولتز، ۱۳۹۰: ۳۶۶) بنابراین احساس مفید بودن و عبور از محدودیت‌ها و رسیدن به حدّ اعلای جایگاه انسان از مصداق‌های خودشکوفایی است. از نگاه نزاری، خودشکوفایی نیز از راه عشق می‌گذرد، آن‌گونه که در موارد ذیل مشهود است:

الف - محبت

«و در حقایق اسباب، هیچ سببی عزیزتر از محبت انسانی و وجدان محبت روحانی نیست؛ زیرا که وسیلت خاص است. بدان پایه بر سرای ازل توان رفت.» (بقلی شیرازی، ۱۳۸۰: ۲۸) قول نزاری نیز، حکایت از این دارد که محبت و عشق‌ورزی مقصود خلقت است:

این‌جا به حکم آن که نبی را حبیب خواند مقصود از آفرینش اکوان محبت است

(نزاری: ۶۳۴)

ز بنگاه محبت سوی وحدت ره توان بردن ولیکن عالم وحدت برون از آب و گل باشد

(همان: ۱۰۷۶)

ب - بندگی

«به داغ بندگی مردن بر این در به جان او که از ملک جهان به»

(حافظ، ۱۳۷۸: ۲۹۹)

بندگی در نظر نزاری، راهی برای حصول دولت است:

زهی سعادت و دولت اگر نزاری را محلّ بندگی حضرتی چنان باشد

(نزاری: ۱۰۸۱)



اگر ت بخت هم نشین باشد

برنخیزی دگر ز خاک درش

(همان: ۱۰۸۸)

ج- ترک خویش

در تمهیدات آمده است که «شبی در ابتدای حالت، ابویزید گفت: الهی! راه به تو چگونه است؟ جواب آمد: اِرْفَعْ نَفْسَكَ مِنَ الطَّرِيقِ فَقَدْ وَصَلْتَ. گفت: تو از راه برخیز که رسیدی.» (عین القضاة، ۱۳۸۶: ۲۴) ترک خویش، موجب کامیابی انسان است:

خودبین به مذهب حکما بی بصیرت است

مای ماست آن که حجاب مراد ماست

(نزاری: ۶۳۴)

گر ز خود برشکنی کار تو آسان این جاست

همه دشواری تو بر تو توان کرد آسان

(همان: ۶۳۶) (نیز ر.ک. به ۷۲۳ و ۱۰۹۳)

د- طلب رضای دوست

که حیف باشد ازو غیر او تمنائی»

«فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب

(حافظ، ۱۳۷۸: ۳۵۴)

بهشت عاشق، رضای معشوق است:

بهشت سرمدی اینک مهیا ست

رضای دوست حاصل کن نزاری

(نزاری: ۶۴۳)

ه- درویشی

«همه معشوق بُود و توانگر علی الاطلاق و غنی مطلق او بُود. از طرف عاشق، همه نیاز و درویشی باشد.» (غزالی، ۱۳۷۶: ۱۲۱) نزاری نیز، کمال را در گرو درویشی می داند:

کمال این است و بس دیگر کدام است

به همّت ملک درویشی گرفتم

(نزاری: ۶۷۶)



و- پیوستن به معشوق

«نهایت جمله احوال شریفه، اتصال محبّ به محبوب است و آن، بعد از فنای وجود محبّ و بقای او به محبوب صورت بندد؛ چه قبل الفناء، امکان وصول نیست.» (عزالدین کاشانی، ۱۳۸۵: ۲۹۹) و در نهایت، خوشبختی و اقبال واقعی، پیوستن به معشوق است و بس:

نزاری محو شو در ذات محبوب سخن این و جز این افسانه باشد

(نزاری: ۱۰۹۴)

شرک باشد من و او هر دو به هم مانده من چنانم که ازو باز ندانم خود را

(همان: ۵۴۸) (نیز ر.ک. به همان: ۵۷۷، ۷۶۶، ۸۱۹، ۸۲۷، ۸۳۵، ۱۰۸۶، ۱۱۲۴، ۱۱۴۱ و ۱۱۶۴)

نتیجه

اگرچه شخص عاشق، همچون هر انسان دیگری مبتلا به نیازهای متعدّد است، اما تمامی نیازهای او، تحت تأثیر عشق ورزی وی واقع می‌شوند. آن‌گونه که از دیوان حکیم نزاری و سایر شاعران و عارفان برمی‌آید، عاشق، در دسته اول نیازها - که عموماً حیاتی هستند و از آن‌ها گریز و گزیری نیست - به حداقل، اکتفا می‌کند و پرداختن به آن‌ها را با یاد معشوق، عجین می‌کند. نیاز به ایمنی و آسایش و آرامش را به فراموشی می‌سپارد و با اشتیاق، راه نآرام و پرخطر عشق را می‌پوید. اما در پرداختن به دسته سوم نیازها - که نیاز به وابستگی و محبت است - از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کند و جان‌بازی در این راه را سهل می‌شمارد. نیاز به عزت و احترام را، زیر پا می‌گذارد و عزت خویش را تنها منوط به عاشقی و انتساب به معشوق می‌داند. در نهایت، خودشکوفایی را نیز، وابسته به طاعت معشوق، طلب رضای او و پیوستن به او می‌یابد.

فهرست منابع

- قرآن کریم. (۱۳۸۴). ترجمه مکارم شیرازی، ناصر. مشهد: آستان قدس رضوی. چاپ سوم.
- آمدی، عبدالواحد بن محمد. (۱۳۸۶). غررالحکم و دررالکلم آمدی (به صورت موضوعی). ترجمه رسولی محلاتی، سید هاشم. دوره دو جلدی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی. چاپ دهم.
- اعوانی، غلامرضا. (۱۳۷۷). «اخلاق». گردآوری موسوی بجنوردی، سیدکاظم. دایره‌المعارف بزرگ اسلامی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. جلد هفتم. از ص. ۲۰۱ تا ص. ۲۱۵. چاپ دوم.
- بقلی شیرازی، روزبهان بن ابی‌نصر. (۱۳۸۰). عبرالعاشقین. تهران: یلدا قلم. چاپ دوم.



- بهار، محمدتقی. (۱۳۸۱). سبک شناسی، یا، تاریخ تطوّر نثر فارسی. تهران: زوآر. چاپ اول.
- پارسا، محمد. (۱۳۷۶). روان شناسی انگیزش و هیجان. تهران: سخن. چاپ اول.
- پاکتچی، احمد. (۱۳۷۷). «اخلاق دینی». گردآوری موسوی بجنوردی، سید کاظم. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. جلد هفتم. از ص. ۲۱۵ تا ص. ۲۳۴. چاپ دوم.
- تفضلی، احمد. (۱۳۷۸). تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام. تهران: سخن. چاپ پنجم.
- حافظ، شمس الدین محمد. (۱۳۷۸). دیوان حافظ. تصحیح قزوینی، محمد و غنی، قاسم. تهران: طلوع. چاپ شانزدهم.
- خداپناهی، محمد کریم. (۱۳۹۰). انگیزش و هیجان. تهران: سمت. چاپ سیزدهم.
- رزمجو، حسین. (۱۳۶۹). شعر کهن فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی. مشهد: آستان قدس رضوی. چاپ دوم.
- ریو، جان مارشال. (۱۳۹۱). انگیزش و هیجان. ترجمه سید محمدی، یحیی. تهران: ویرایش. چاپ نوزدهم.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۰). آشنایی با نقد ادبی. تهران: سخن. چاپ ششم.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۳). با کاروان حله. تهران: علمی. چاپ هشتم.
- سانتراک، جان دبلیو. (۱۳۸۵). زمینه روان شناسی سانتراک. ترجمه فیروزبخت، مهرداد. تهران: رسا. چاپ دوم.
- سجّادی، سید جعفر. (۱۳۸۳). فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. تهران: طهوری. چاپ هفتم.
- سعدی، مصلح الدین. (۱۳۷۹). بوستان. تصحیح یوسفی، غلامحسین. تهران: خوارزمی. چاپ ششم.
- سعدی، مصلح الدین. (۱۳۷۷). گلستان. تصحیح یوسفی، غلامحسین. تهران: خوارزمی. چاپ پنجم.
- سمرقندی، دولتشاه بن علاءالدوله. (۱۳۶۶). تذکره الشعرا. تهران: کلاله خاور. چاپ دوم.
- سنایی، محدود بن آدم. (۱۳۸۸). دیوان سنایی غزنوی. تصحیح مدرّس رضوی، محمدتقی. تهران: سنایی. چاپ هفتم.
- شرفی، محمد رضا. (۱۳۶۸). مراحل رشد و تحوّل انسان. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. چاپ سوم.
- شولتز، دوان. (۱۳۹۰). نظریه های شخصیت. ترجمه کریمی، یوسف و دیگران. تهران: ارسباران. چاپ نهم.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۸۲). تاریخ ادبیات در ایران. دوره پنج جلدی. تهران: فردوس. چاپ پانزدهم.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۳۷۸). منطق الطیر. تصحیح گوهرین، صادق. تهران: علمی و فرهنگی. چاپ پانزدهم.
- عین القضاة همدانی، ابوالمعالی عبدالله بن محمد. (۱۳۸۶). تصحیح عسیران، عقیف. تهران: منوچهری. چاپ هفتم.
- غزالی، احمد. (۱۳۷۶). مجموعه آثار فارسی احمد غزالی. به اهتمام مجاهد، احمد. تهران: دانشگاه تهران. چاپ اول.
- غزالی، محمد. (۱۳۷۴). احیاء علوم الدین. ترجمه خوارزمی، محمد. دوره چهار جلدی. تهران: علمی و فرهنگی. چاپ سوم.
- فرامرزی قراملکی، احد. (۱۳۸۳). اخلاق حرفه ای. تهران: مجنون. چاپ دوم.
- قشیری، عبدالکریم. (۱۳۸۱). رساله قشیریه. تصحیح فروزانفر، بدیع الزمان. تهران: علمی و فرهنگی. چاپ هفتم.
- عزالدین کاشانی، محمود بن علی. (۱۳۸۵). مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه. تصحیح کرباسی، عفت و برزگر خالقی، محمد رضا. تهران: زوآر. چاپ دوم.



- کریمی، یوسف. (۱۳۷۷). روان‌شناسی شخصیت. تهران: ویرایش. چاپ چهارم.
- کلینی رازی، محمد. (۱۳۷۷). اصول کافی. ترجمه مصطفوی، جواد. دوره چهارم جلدی. تهران: گلگشت. چاپ دوم.
- مزلو، آبراهام. (۱۳۶۶). روان‌شناسی شخصیت سالم. ترجمه رویگریان، شیوا. تهران: هدف. چاپ اول.
- معین، محمد. (۱۳۷۸). فرهنگ فارسی (متوسط). تهران: امیرکبیر. چاپ سیزدهم.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۶). کلیات دیوان شمس. تصحیح فروزانفر، بدیع‌الزمان. تهران: بهزاد. چاپ چهارم.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۷). مثنوی معنوی. تصحیح نیکلسون، رینولد. تهران: بهزاد. چاپ نهم.
- نزاری قهستانی، سعدالدین. (۱۳۷۱). تصحیح مصفا، مظاهر. دوره دو جلدی. تهران: علمی. چاپ اول.
- نصیرالدین طوسی، محمد. (۱۳۶۴). اخلاق ناصری. تصحیح مینوی، مجتبی و حیدری، علیرضا. تهران: خوارزمی. چاپ سوم.
- نولین، سوزان. (۱۳۹۰). زمینه روان‌شناسی اتکینسون و هیلگارد. ترجمه گنجی، مهدی. تهران: ساوالان. چاپ اول.
- ناس، جان بویر. (۱۳۷۷). تاریخ جامع ادیان. ترجمه حکمت، علی‌اصغر. تهران: علمی و فرهنگی. چاپ نهم.
- هجویری، علی بن عثمان. (۱۳۸۰). کشف‌المحجوب. تصحیح ژوکوفسکی، والننتین. تهران: طهوری. چاپ هفتم.
- هرگنهان، بی.آر. (۱۳۸۹). تاریخ روان‌شناسی. ترجمه سید محمدی، یحیی. تهران: ارسباران. چاپ اول.